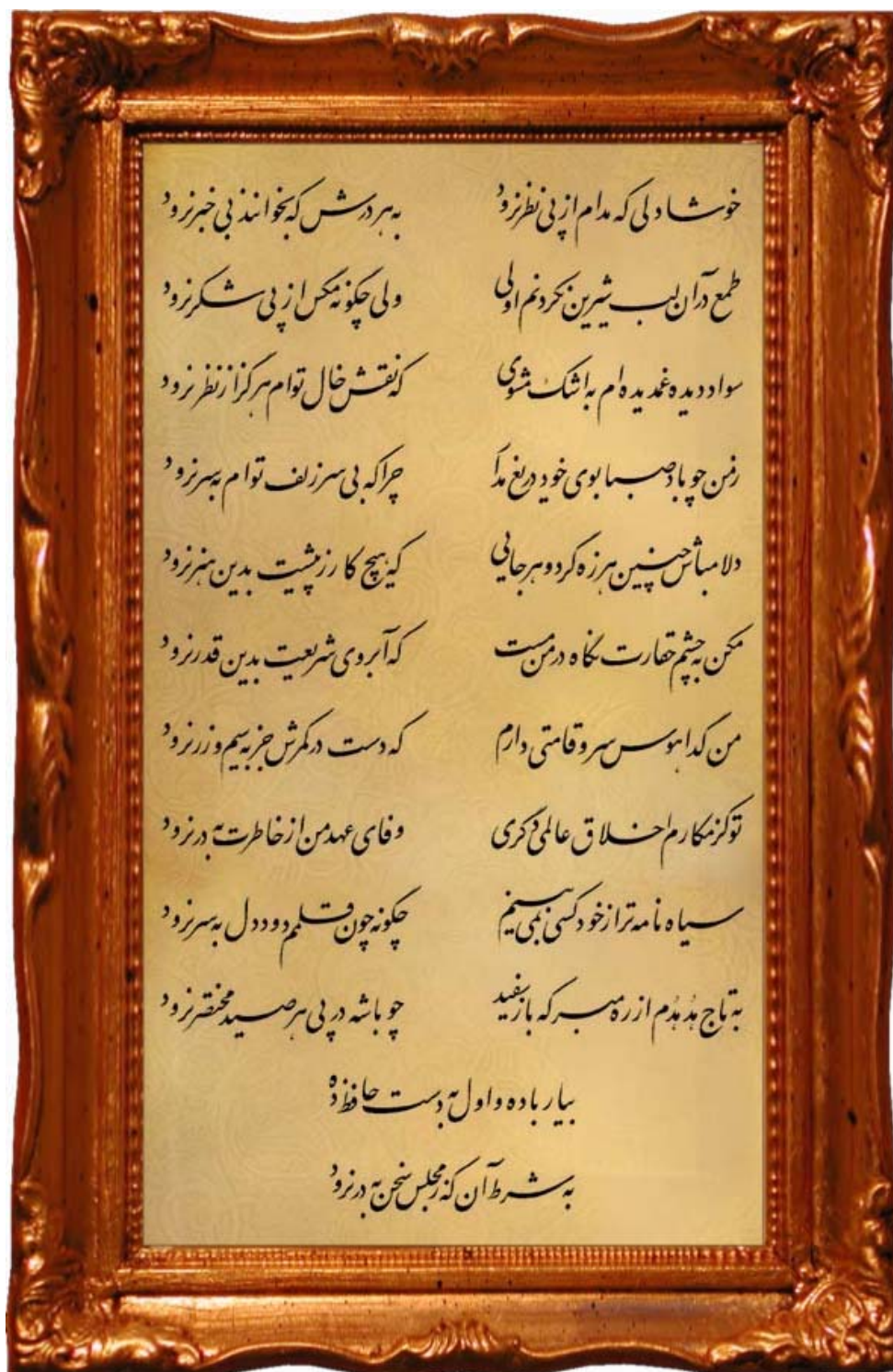


شرح غزلی از دیوان حافظ / مفهوم باد صبا در شعر حافظ

مصطفی علیزاده



این غزل از جمله غزلیات عاشقانه حافظ است.

بیت اول:

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود

به هر درش که بخوانند بی خبر نرود

معنی بیت: چه خوشبخت حال آن دل که پیوسته در پی خواهش های «دیده» نرود و به هر جا که او را فرا خوانند، بی آنکه از پایان کار ببندیشد، روی نیاورد [دعوت را نپذیرد] [۱]

بی خبر: نسنجیده و بی تأمل

بیت ۲:

طمع در آن لب شیرین نکردم اولی

ولی چگونه مگس از پی شکر نرود

معنی بیت: سزاوارتر آنست که به لب نوشین یار طمع نبندم و هوس بوسه نکنم، ولی این کار شدنی نیست؛ زیرا مگس را جز رفتن به سوی شکر، گریزی نباشد. [۱]

طمع شاعر از لب شیرین معشوق، طبعاً بوسه است. می گوید: البته بی دردم است که چنین طمعی نداشته باشم. اما این خواهش، گریزی است. همچنانکه مگس از روی غریزه به سوی شکر و شیرینی کشیده می شود، من هم به سوی لب شیرین یار کشیده می شوم. [۲]

تعبیرهایی نظیر «لب شیرین»، «لعل نوشین»، «شیرین لب»، «شیرین دهن» در کلام حافظ، اشاره به بوسه‌ی معشوق یا سخن محبت‌آمیز او دارد. [۳]

بیت ۳:

سواد دیده غمدیده‌ام به اشک مشوی

که نقش خال توام هرگز از نظر نرود

سواد=سیاهی/ سیاهی [مردمك] چشم خود را نقش یا انعکاس خال معشوق در چشم خود می داند، همچنانکه در بیت:

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ او

عکس خود دید گمان برد که مشکین خالیست

شستن سواد دیده (سیاهی چشم) با اشک یعنی بسیار گریه کردن. [۳]

بر اساس این تصویر خیال می گوید: چون چشم من پیوسته متوجه خال توست، نقش این خال در چشم من وجود خواهد داشت. پس اشک ریختن نمی تواند این نقش را از لوح دیده من بشوید.

حاصل معنی اینکه: با جور و ستم، سبب اشك ریزی من مشو، زیرا نقش خال تو مثل مردمك چشم در چشم من ثابت نشسته و با اشك ریختن شسته و پاك نمی شود. [۲]

بیت ۴:

ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار

چرا که بی سر زلف توام به سر نرود

معنی بیت: همانطور که بوی خوش خود را به باد صبا (بیک عشاقان) می سپاری، به من هم برسان؛ چرا که بدون خوش زلف تو، نمی توانم زندگی کنم. [۳]

دکتر هروی، مراد از «بوی خود» در مصراع اول را «بوی زلف» می داند؛ به قرینه مصراع دوم که می گوید: بی سر زلف توام به سر نرود.

باد صبا = «صبا، بادی است که صبح، در وقت طلوع آفتاب، از مشرق می وزد.» (حواشی، قاسم غنی، صفحه ۹۶)

شاید در دیوان هیچ يك از شعرای فارسی زبان به اندازه حافظ، هوای خوش و باد خوش نسیم و نسیم عطر گردان و صبا و باد صبا، آمد و رفت نداشته باشد. «باد صبا» یا «صبا» یکی از قهرمانان و موجودات شعری فعال دیوان حافظ است. شاید همان قدر که «یار» و «ساقی» طرف توجه و خطاب حافظ هستند، باد صبا یا نسیم سحر هم هست. بسیاری از غزلهای حافظ، با خطاب به صبا یا با ذکر خیر او، افتتاح می شود. [۴]

### صبا نقش های بسیاری در دیوان حافظ دارد؛ از جمله:

- صبا به خوش خبری هدیه سلیمانست و قاصد میان عاشق و معشوق.

یار من چون بخرامد به تماشای چمن

برسانش ز من ای بیک صبا پیغامی

\*\*\*

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند

گر از آن یار سفرکرده پیامی داری

\*\*\*

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

\*\*\*

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد

- و عطر آشنای گیسو و نکهت یار غائب را به مشام عاشق مهجور می رساند.

حل الجواهری به من آر ای نسیم صبح

زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست

\*\*\*

به بوی نافه‌ای کاخر، صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

- یکی از صفات برجسته باد صبا، آهسته خیزی و نرم وزیدن آن است که در زبان شعرا به بیماری صبا تعبیر شده است. [۴]

بیماری صبا: نسیم صبا یا مطلق نسیم، بادبست آهسته خیز که گاه می رود و گاه می ایستد؛ مانند انسان بیماری که در هر چند قدم می ایستد و نفس تازه می کند. لذا از دیرباز در شعر فارسی و عربی، صبا یا نسیم را بیمار یا علیل و بی طاقت خوانده اند. [۴]

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن

که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد

\*\*\*

چون صبا با تن بیمار و دل بی‌طاقت

به هواداری آن سرو خرامان بروم

\*\*\*

با صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست

و از رفیقان ره استمداد همت می‌کنم

- یکی دیگر از صفات باد صبا، غمازی آنست که با پراکندن عطر گیسو یا بدن یار نمی گذارد وجود او پنهان بماند. [۴]

از صبا هر دم مشام جان ما خوش می‌شود

آری آری طیب انفاس هواداران خوش است

\*\*\*

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست

بیار نفعه‌ای از گیسوی معنبر دوست

\*\*\*

چو دام طره افشانند ز گرد خاطر عشاق

به غماز صبا گوید که راز ما نهان دارد

\*\*\*

تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز

و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند

بیت ۵:

دلا مباح چنین هرزه گرد و هر جایی

که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود

هرجایی=یعنی همه جا حاضر، همه جا رو، در کاربرد قدیم و جدید این کلمه فحوای تخفیف آمیز هم وجود دارد. در عصر جدید، یکسره معنای قبیح (=زن بدکاره) پیدا کرده است. [۴]

دل هرزه‌گرد و هرجایی، دلی است که در عشق پایدار نیست و عاشق‌پیشه است. [۳]

در این بیت، خواجه شیراز، «هرزه‌گردی» و «هرجایی بودن» را به عنوان هنر دل خود به طنز و تمسخر یاد کرده است.

معنی بیت: ای دل، این گونه یاوه بوی مباح که به هر جا بروی. زیرا با هرزه‌گردی، که هنر توست، کاری نتوانی کرد. [۴]

در واقع در مصراع دوم، حافظ، دل هرجایی خود را سرزنش می‌کند که به وصال هیچ‌یک از زیبارویان نخواهی رسید. [۳]

بیت ۶:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست

که آبروی شریعت بدین قدر نرود

مخاطب این بیت، زاهد یا واعظ یا صوفی متظاهر به زهد است که زندان و عاشقان را ملامت می‌کند. [۳]

معنی بیت: به من مست گناهکار به چشم حقارت نگاه مکن؛ زیرا با این اندازه گناه من، آبروی دین و شریعت نمی‌رود. [۳]

این بیت نمودار اندیشه ملامتی‌گری حافظ است.

## بیت ۷:

من گدا هوس سروقامتی دارم  
که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود  
دست در کمر او نمی‌رود: به وصال او نمی‌توان رسید.

معنی بیت: من درویش [بی‌نوا] آرزوی وصال یاری سهی بالا در سر می‌پرورم که تنها به یاری سیم و زر دست در کمر او توان زد. [۱]

در آب طربناک، نوشته دکتر محمود یثربی، آمده است که در این بیت به «عدم تناسب عاشق و معشوق» به عنوان یکی از دلایل دیریاب بودن وصال اشاره شده است.

## بیت ۸:

تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری  
وفای عهد من از خاطرت به در نرود

مخاطب در این بیت، معشوق است؛ همان که «دست در کمرش جز به سیم و زر نرود!» اما حافظ با یک مجامله‌ی عاشقانه، می‌خواهد وفاداری را به جای سیم و زر مصرف کند و از مکارم اخلاق معشوق و بزرگواری و مهربانی او سخن می‌گوید که اصلاً به سیم و زر نظر ندارد! [۳]

معنی بیت: تو که از بزرگواری‌های اخلاقی، جهانی دیگر در این جهانی، نباید آیین بسر بردن محبت را به فراموشی بسپاری. [۱] یعنی مطمئناً وفاکردن به عهد من از خاطرت نمی‌رود.

## بیت ۹:

سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم  
چگونه چون قلم دود دل به سر نرود  
سیاه‌نامه: کنایه از عاصی و گناهکار، فاسق و بدکاره و ظالم. (برهان)  
دود دلِ قلم: مرکب، جوهر

"کسی را سراغ ندارم که نامه عملش از من سیاه‌تر باشد. چگونه مانند قلم، دود از دلم برنخیزد و به سرم نرود.

آهی را که از دل برمی‌خیزد، دود دل دانسته و دود دل را به مرکبی تشبیه کرده که از نوک قلم جاریست.

حاصل معنی اینکه: تاسف بسیار دارم که این همه آلوده و گناهکارم. [۲]

به تاج هدهدم از ره مبر که باز سفید

چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

هدهد: مرغ سلیمان. مرغیست کاکل دار که او را شان به سر و پویو گویند و به عربی هدهد خوانند. از اینرو هدهد را مرغ سلیمان می نامند که در داستان ها آمده است که نامه سلیمان (ع) را به بلقیس، ملکه سبا، رسانید. [۴]

باشه: پرنده ای ضعیف است و پرندهگان کوچک را شکار می کند. در «بازنامه» آمده است که «... میان باشه و باز [چندان] فرقی نیست، [و فرقی که هست] آنست که باشه خردتر ست و باز، بزرگتر. و چنین باید دانستن که باشه، باز خرد است...»

حافظ، «باشه» را صیاد صیدهای مختصر می داند.

معنی بیت: مرا با نمایاندن تاج هدهد که شکار سهل و ساده و کم اهمیتی است، مغرب. زیرا باز سفید بلندهمت و کلان شکار است و بر عکس باشه به دنبال شکارهای خرد و خوار نیست. [۴]

{ آنچه باشه را می فریبد تا هدهد را شکار کند، تاج شکوهمند هدهدست وگرنه هدهد، وزن و مقداری ندارد. اما من باز سفیدم و تاج پرشکوه هدهد نمی تواند مرا بفریبد. } [۲]

حضور این بیت در این غزل و پس از اظهار تمنای عاشق در برابر معشوق، کمی جای سوال و البته تعجب دارد!

بیار باده و اول به دست حافظ ده

به شرط آن که ز مجلس سخن به در نرود

شراب بیار و اول، جام را به حافظ بده؛ به شرط اینکه حرف (موضوع باده نوشی حافظ) از این مجلس خارج نشود. [۲]

مصطفی علیزاده

منابع مورد استفاده:

۱- شرح غزلیات حافظ، دکتر خلیل خطیب رهبر

۲- شرح دیوان حافظ، حسینعلی هروی

۳- درس حافظ، دکتر محمد استعلامی

۴- حافظنامه، بهالدین خرمشاهی

۵- آب طربناک، یحیی یثربی